

"رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی"

برای وصول به نظر مرحوم علامه طباطبایی در خصوص رابطه دین و اخلاق، لازم است تا نخست به دیدگاه‌های ایشان در مورد "دین" و "اخلاق" پرداخته شود تا بدینوسیله با روشن شدن جنبه‌ها و ابعاد هر یک از آنها بتوان به ارتباطات متصور بین آن دو نائل آمد. از آنجا که علامه طباطبایی به مسئله دین و اخلاق از زوایایی متعددی پرداخته‌اند، شایسته است تا هر یک از این زوایا و جنبه‌ها را بصورت مستقل و مجزا در نظر گرفته و به آراء علامه در همان جنبه‌ها پرداخته شود. نخست به آراء ایشان در مورد دین توجه می‌کنیم.

در تعاریفی که علامه در خصوص دین بعمل آورده‌اند، دین را مجموعه‌ای "مشمول بر یک سلسله عقاید و اخلاق و عبادات" نامیده‌اند. (۱) این تعریف را میتوان ناظر به "جنبه معرفت شناختی دین" قلمداد نمود. در این حالت میتوان گفت دین، "از جهتی"، مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌هایی است که در خصوص

* عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

عقاید و اخلاق و احکام میباید. این تعریف چنانکه معلوم است تنها ناظر به جنبه، صوری مفاهیم و گزاره ها نمیباشد بلکه صراحتاً به محتوای آنها و به تعبیر دیگر به جنبه، مادی این مفاهیم و گزاره ها نیز اشاره میکند.

مفاهیم و گزاره های دینی، در محتوایی خاص بنام "کتاب مقدس" بصورت الفاظ و جملات تعیین یافته است.

از نظر علامه دین دارای "جنبه هستی شناختی" نیز میباشد. بدین معنی که محتوایی که دین از آن برخوردار است و در قالب کتاب مقدس تحقق یافته است، دارای حقیقتی عینی است که مرتبه‌ای از هستی را اشغال نموده است و غیر از وجود لفظی از وجود عینی و خارجی برخوردار میباشد و آنچه در این دنیا در قالب الفاظ و نوشتار مشاهده میشود، در اصل بمنزله لباسی است که بر تن آن حقیقت اصیل پوشانده شده است. ایشان میفرمایند: "یک کتاب مبینی هست که خواندنی بودن و عربی بودن بر آن عارض شده و این لباس لفظ و عربیت بر اندام آن حقیقت پوشیده شده است تا مردم بتوانند آنرا بفهمند و تعقل کنند. و اما اصل کتاب در "ام الکتاب" نزد خدا بوده و دارای مقامی بس بلند است که دست کوتاه خرد بوی نمی رسد. قرآن یک مراتبه‌ای در کتاب مکنون دارد که کسی جز بندگانی که از هر آلودگی پاک شده‌اند با آن تماس پیدا نمی کنند و تنزل بعد از آن مرتبه است. این مقام با عنوان "لوح محفوظ" هم نامیده شده است و از آن جهت لوح محفوظ نامیده شده که از تغییر و تبدیل محفوظ است و بدیهی است قرآنی که تدریجاً نازل شده است، چون مشتمل بر ناسخ و منسوخ است از تغییر و تبدیل محفوظ نیست بلکه همین تدریجی بودن آن یک نحو تغییر است.

پس کتاب مبین که اصل قرآن و مرجع این تفصیل است حقیقتی غیر از این امر نازل شده است و این به منزله لباس آن حقیقت است.

بعبارت دیگر قرآن در لوح محفوظ است و از همان لوح محفوظ نازل گشته است. در ورای این آیات یعنی قرآنی که فعلا مورد قرائت و تعقل ما است، امر دیگری وجود دارد که نسبتش به این آیات نسبت روح به جسد و یا حقیقت متمثل به مثال خود میباشد و آن حقیقت همان است که در زبان قرآن شریف به "کتاب حکیم" نامبرده شده است و همان حقیقت بلند پایه، تکیه گاه و معتمد معارف قرآن و سایر مضامین آن میباشد. (۲) از دیگر بیانات علامه چنین مستفاد میشود که این موجود حقیقی نسبت به جهان طبیعت دارای ترتب علی- معلولی است. (۳)

"جنبه روانشناختی" دین را باید در مسئله "ایمان" و "فطرت" جستجو نمود. در مورد "ایمان" باید گفت: در مجموع، از نظر علامه طباطبایی عناصری که ذیل مفهوم ایمان قرار میگیرند از این قرارند:

۱- تصدیق جزئی و قطعی یا اذعان، درک، علم، اعتقاد.

۲- سکون، آرامش، اطمینان، تسلیم شدن، قرار گرفتن در

قلب، تعلق قلبی.

۳- اخلاق یا ملکات نفسانی

۴- التزام بلوازم و آثار عملی یا عمل. (۴)

با این وصف، جوهر و حقیقت ایمان از نظر علامه همانسا عبارتست از تعلق و وابستگی قلب به خضوع در برابر خداوند و تسلیم شدن در برابر اوست. (۵) جایگاه ایمان "قلب" است و اثر و صفتی است که در دل شخص با ایمان تحقق دارد. ایمان صرف ادراک نیست بلکه عبارت است از پذیرفتن و قبول مخصوص از ناحیه نفس نسبت به آنچه که درک شده است، قبولی که باعث تسلیم شدن نفس میگردد. (۶)

نفس در مقام ایمان واجد حالت و تعیین جدیدی میگردد. علامه

در این مورد می فرمایند : " اینکه می گوئیم برای مومن حیات و نوری دیگر است مجاز گویی نبوده بلکه برآستی در مومن حقیقت و واقعیتی دارای اثر ، وجود دارد که در دیگران وجود ندارد و این حقیقت سزاوارتر است به اینکه اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در مردم دیگر است و آنرا در مقابل حیات نباتی ، حیات و زندگی حیوانی می نامیم . جایگاه این حیات یا روح ایمان ، در دل است " . (۷)

نیز می فرمایند : " نور خاصی وجود دارد که خداوند آنرا به مومنان اختصاص داده است تا در راه بسوی پروردگارشان از آن استضاءه کنند و این نور همان نور حقیقت ایمان و معرفت است " . (۸)

در مورد " فطرت " نیز علامه معتقدند که ریشه دین را باید در فطرت جویند . (۹) در این مقام منظور از فطرت همانا حس پرستش میباشد . یکی از گرایشات نفسانی انسان حس پرستش است که اورا به سوی مبدء و منشاء کمالات و نیکی ها فرا میخواند .

در " جنبه جامعه شناختی " دین ، نظر به تاثیرات دین در حفظ نظم و بنیادهای جامعه است . از نظر علامه دین حافظ و نگهدارنده و ضامن اخلاق فاضله در جامعه و علت اصلی و اساسی جلوگیری از هوی و هوسهای انسانی است و در پی چنین جایگاهی برای دین است که نظم و انتظام جامعه باقی میماند و شیرازه جامعه از هم نمیگسند . (۱۰)

پس از نظری اجمالی به دین و ابعاد آن از نظر علامه ، به دیدگاه ایشان در اخلاق می پردازیم . از " جهت معرفت شناسی " اخلاق مجموعه ای از مفاهیم اعتباری عملی و گزاره های مرکب از این نوع مفاهیم میباشد . از نظر علامه طباطبایی ادراکات ما تقسیمی میشوند به ادراکات ما هوی و اعتباری . از طرف دیگر ادراکات اعتباری بر دو قسم میباشد . ادراکات اعتباری بالمعنی الاعم وبالمعنی الاخص^(۱۱)

اخلاق از جنبه معرفت شناختی جزو ادراکات اعتباری بالمعنی الاخص یا اعتباریات عملی است.

در مورد "جنبه هستی شناختی" اخلاق باید گفت علامه بیاناتی در خصوص رابطه اعتباریات و حقایق دارند که میتواند راهگشای باشد. ایشان می فرمایند: "نظام انسانی از طریق معانی وهمی امور اعتباری، که ظاهر آن نظام اعتباری دارد و در باطن و ماورای آن نظام طبیعی قرار دارد، حفظ میشود. انسان ظاهرا با یک نظام اعتباری زندگی میکند اما در حقیقت و به حسب باطن، در یک نظام طبیعی بسر میبرد". (۱۲)

براین اساس اگر نظام اعتباری منتهی به نظام طبیعی و تکوینی میگردد و نظام تکوینی معلول مراتب وجودی فوق خوداست و تحقق آن قائم به موجودیت سابق بر وجود اوست، بنابراین می توان نتیجه گرفت که نظام اعتباری و آنگاه نظام اخلاقی نیز به نوعی، مستند به مراتب وجودی ما قبل خوداست و تحقق آن را باید وامدار آن مراتب وجودی دانست. در نهایت میتوان نتیجه گرفت که نظام اخلاقی بنوعی در مراتب عالی هستی دارای عینیت و تحقق میباشد.

"جنبه روانشناختی" اخلاق مربوط است به "فطری بودن امور اخلاقی" یا حس اخلاقی، و نیز مربوط میشود به "خلقیات یا ملکات نفسانی". از نظر علامه فجور و تقوی و امور اخلاقی (هم مثبت و هم منفی) به انسان الهام شده است و این از خصوصیات خلقت آدمی است. (۱۳) انسان دارای فطرتی است که در جنبه عملی او را به اعمالی فرا میخواند که در سعادت او دخالت داشته باشد این مورد همان بایدها ونبایدهایی هستند که از درون انسان برمیخیزند و حس اخلاقی او را تشکیل می دهند و انسان بگونه ای است که فطرتا مجهز به ملکات و اصول اخلاقی میباشد. (۱۴)

انسان در جریان عمل به باید ونبایدها و گام نهادن در مسیر

اخلاق واجد خلیقات و ملکات نفسانی خاصی میگردد. نفس انسان در این حالت بتدریج به صفات رسوخ یافته‌ای مزین میگردد. علامه در مورد این جنبه از اخلاق می‌فرمایند: " اخلاق جمع خلق میباشد: خلق به یک صورت ادراکی می‌گوییم که در درون انسان جایگیر شده و در هر موقع مناسب، در درون انسان جلوه کرده و او را به اراده عمل وادار می‌نماید." (۱۵) به عبارت دیگر میتوان گفت خلق به معنای ملکه نفسانی است که اگر افعال بدنی، مطابق اقتضای آن ملکه بخواهد از آدمی سرزند، آسان سرمیزند حال چه اینکه آن ملکه از فضایل باشد و چه از رذایل. (۱۶)

در خصوص " جنبه، جامعه شناختی " اخلاق، علامه به تاثیر اخلاق در جامعه نظر دارند. ایشان می‌فرمایند: " قوانین عملی (در جامعه) در گروه برعهده اخلاق است. چون که اخلاق در سر و آشکار و خلوت و جلوت، و وظیفه و کار خود را خیلی بهتر از یک پلیس مراقب و یا هر نیروی دیگری که در حفظ نظم کوشش می‌کند، انجام میدهد." (۱۷) براین اساس علامه اخلاق را حافظ نظم و انتظام جامعه قلمداد می‌کنند.

رابطه دین و اخلاق از جنبه‌ها و ابعاد مختلف :

برای وصول به رابطه، دین و اخلاق نخست ارتباط دین و اخلاق را از جنبه، معرفت شناختی دنبال می‌کنیم. در ابتدا نظر خود را متوجه " مفاهیم " می‌سازیم. هم دین و هم اخلاق مشتمل بر مفاهیمی از قبیل " باید "، " نباید "، " حسن "، " قبح " و ... هستند. این مفاهیم در دین از طرف خداوند معین شده است و در مورد انسان جزو اعتباریات عملی اوست. حال سؤال این است که رابطه این مفاهیم از جهت حقیقتی که بدان نظر دارند چیست؟ بعبارت دیگر آیا حقیقتی که باید و نباید و حسن و قبح دینی بدان نظر دارد چه رابطه‌ای با حقیقت باید و نباید و حسن و قبح اخلاقی دارد؟ در پاسخ باید گفت مفاهیم باید (وجوب)

و نباید (حرمت) ، هم در مفاهیم شرعی و هم اخلاقی ، اساسا ناظر به وجوب و عدم وجوب خارجی هستند. مفاهیم حسن و قبح نیز در هر دو مقام دینی و اخلاقی ، متوجه کمال و سعادت نوع یا فرد میباشند. توضیح اینکه : علامه می فرمایند : نسبت وجوب (بایسد) در همه اعتباریات از وجوب (ضرورت) خارجی گرفته شده و از همین روی نسبت حرمت نیز از ضرورت عدم گرفته خواهد شد. (۱۸)

در واقع منظور از وجوب خارجی همانا وجوب یا ضرورت فلسفی است . ضرورت فلسفی عبارت از ضرورت ناشی از رابطه علی و معلولی میباشد. پس عبارتی میتوان گفت مفاهیم دینی از قبیل باید و نباید و نیز مفاهیم اخلاقی مانند باید و نباید، ناظر به رابطه علی - معلولی بین دو حقیقت است و عبارتی در هر دو مورد این مفاهیم " متوسط بین دو حقیقت " (۱۹) هستند. مفاهیم حسن و قبح نیز سرنوشتی مانند مفاهیم باید و نباید دارند. هم مفاهیم دینی حسن و قبح و هم مفاهیم اخلاقی حسن و قبح ، ناظر به حقیقت واحده میباشند . حسن و قبح یا خوبی و بدی ناظر به " نسبت بین افعال انسان با کمال نوع یا سعادت فرد " (۲۰) میباشند.

در مورد گزاره‌های دینی و اخلاقی حاوی باید و نباید و حسن و قبح نیز همین احکام جاری میباشند. هر گزاره دینی حاوی " باید و نباید" یا " حسن و قبح " ناظر به همان حقیقتی است که گزاره‌های اخلاقی حاوی " باید و نباید " و " حسن و قبح " بدان نظر دارند. در نهایت باید گفت اگر مفاهیم و گزاره های دینی را از حیث متعلق و آنچه بدان ناظر هستند، در نظر بگیریم ، ایندو گروه از مفاهیم و گزاره ها، دارای اتحاد و بلکه وحدت خواهند بود.

ارتباط منطقی میان گزاره های دینی و اخلاقی دومین نوع از انواع ارتباطات است که باید بررسی گردد. برای پی بردن به رابطه انواع منطقی میان گزاره های دینی و اخلاقی باید به نظر علامه در خصوص

ارتباط ادراکات حقیقی و اعتباری مراجعه شود. دین را میتوان گفت مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقی است. و اخلاق را باید در زمره گزاره‌های اعتباری جای داد. از نظر علامه طباطبایی ادراکات حقیقی و اعتباری دارای ارتباط تولیدی نمی‌باشند. (۲۱) و بعبارت دیگر گزاره‌های حقیقی، گزاره‌های اعتباری را نتیجه نمی‌دهند، اگر مقدمات ما حاوی امور حقیقی باشد نمی‌توان از آن‌ها گزاره‌های اعتباری را استنتاج نمود. برای مثال نمیتوان از گزاره‌های " خداوند عادل است"، یا " عدالت مورد امر یا محبت الهی است"، گزاره‌هایی را از قبیل " باید خدا را پرستش نمود" یا " باید عدالت ورزید" یا " عدالت حسن است" استنتاج نمود.

بر این اساس باید گفت از " جهت منطقی" بین دین و اخلاق ارتباط تولیدی حاکم نیست و ارتباط منطقی ندارند. سومین جنبه‌ای که از آن جهت می‌توان به ارتباط دین و اخلاق پرداخت " جنبه هستی‌شناختی" است. از مجموع بیانات علامه میتوان چنین استفاده نمود که هستی دارای مراتب طولی است (و نیز عرضی). مراتب طولی هستی نسبت به همدیگر دارای رابطه علی - معلولی میباشند. بعبارت دیگر وجود هر مرتبه مادون، وابسته و قائم به مرتبه مافوق است و هر آنچه در مرتبه مادون بصورت تفصیل وجود دارد، در مرتبه مافوق، بصورت کاملتر و اجمالی محقق است. از نظر هستی‌شناسی مراتب عالی هستی نسبت به عالم طبیعت و نظام حقیقی و اعتباری آن، دارای ترتب علی میباشند. این مراتب از جنبه هستی‌شناختی، واقعیتی عینی هستند که علت ایجاد و افاضه‌کننده واقعیت حقایق طبیعی میباشند و تمام نظامهای عالم آفرینش قائم به آن هستند. براین اساس باید گفت نظام اخلاقی و اخلاق نیز چون در نهایت قائم به حقایق این عالم است و حقایق عالم معلول مراتب عالی هستی است، پس باید گفت نظام اخلاقی عالم نیز مانند دین معلول عالم برتر از خود است و دین و اخلاق

در "مراتب عالی هستی" بصورت عینیت و وحدت تحقق دارند. یا به تعبیری، دین عین اخلاق و اخلاق عین دین است و هر دو، موجودیه یک وجود واحد میباشند. پس میتوان نتیجه گرفت که از جنبه هستی شناسی بین دین و اخلاق، عینیت و وحدت حاکم است.

برای بیان ارتباط دین و اخلاق از جنبه روانشناسی، نخست به ارتباط "ایمان" و "خلقیات و ملکات نفسانی" می پردازیم و آنگاه ارتباط "حس پرستش" و "حس اخلاقی" را بررسی می کنیم.

از نظر علامه طباطبایی اخلاق از یک طرف با اعتقاد هم مرز است و از طرف دیگر با عمل و فعل هم مرز می باشد. ایمان موجود اخلاق خاص خود است. ایمان به چیزی، قطعا اخلاقی متناسب با آن ایمان را بدنبال خواهد داشت و نیز اگر انسان بواسطه اسباب و عللی از ایمان و اعتقاد منصرف شود، در اثر وی خلق مناسب خود را از دست خواهد داد. (۲۲) براین اساس بین ایمان و خلقیات و ملکات نفسانی انسان، نوعی رابطه علی معلولی وجود دارد. ایمان در پیدایش و بلکه بقاء خلقیات انسان دخیل است و این دخالت بصورت علیت ناقصه می باشد. نیز باید افزود که اساس اخلاق از طرفی در ضمانت ایمان است. و عبارتی باید گفت رابطه دیگری که ایمان نسبت به اخلاق دارد این است که ضامن آن است و پشتوانه آن محسوب میشود. (۲۳)

"در واقع اخلاق فاضله اگر بخواهد ثابت و پایرجا بماند ضامنی لازم دارد که آن را حفاظت و نگهداری کند و آن چیز غیر از توحید نیست. واضح است که اگر اعتقاد به معاد در بین مردم نباشد، دیگر موجب اساسی و اصلی که افراد بشر را از پیروی هوا و هوس باز دارد و جلوگیری از طبعی را بگیرد، وجود نخواهد داشت". (۲۴)

از طرف دیگر باید گفت ایمان نیز بوسیله اخلاق کریمه حفظ میگردد. (۲۵) بقای ایمان از طرفی مرهون اخلاق است. بنابراین میتوان ارتباط میان ایمان و اخلاق را بصورت تاثیر متقابل در نظر آورد.

از جهت دیگر، ارتباط روانشناختی بین دین و اخلاق به رابطه حس پرستش و حس اخلاقی مربوط میگردد. از نظر علامه حس اخلاقی از لوازم و آثار حس پرستش میباشد و منشعب از آن است. آنگاه که علامه توحید و آثار و لوازم عملی "آرافطری می نامند (۲۶)، ناظر به همین نوع ارتباط بین دو گرایش است. در واقع فطرت توحید آنگاه که از اجمال به تفصیل می گراید به اخلاق و اعمال خاص دینی منجر میگردد. علامه در این خصوص بیانی دارند که میتوان آنرا به رابطه حس پرستش و حس اخلاقی تعمیم داد. ایشان می فرمایند: روح توحید در اخلاق کریمه‌ای که دین اسلام دعوت به آن کرده، ساری و جاری است و روح اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع مکلف به انجام آن اند، منتشر است. پس همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید برمی‌گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید بصورت اخلاق و اعمال درمی‌آید. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرودآید اخلاق و اعمال می‌شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود. (۲۷) میتوان گفت نوعی رابطه علی - معلولی بین حس پرستش و حس اخلاقی حاکم است و حس اخلاقی از حس پرستش نشات میگیرد و به آن منتهی میگردد.

شهید مطهری در خصوص رابطه حس پرستش و حس اخلاقی بیانی دارند که درخور توجه است: "خدا دو نوع قانون دارد. یک نوع قوانینی که آن قوانین را در فطرت انسان ثبت کرده است و نوع دیگر، قوانینی که در فطرت انسان نیست بلکه از همان قوانین فطری منشعب میشود و تنها بوسیله انبیاء بیان شده است. انبیاء علاوه بر اینکه قوانین فطری را تأیید می‌کنند یک قوانین اضافه هم برای انسان می‌آورند. آن عمق روح انسان، آن فطرت انسان، آن عمق قلب انسان، با یک شامه مخصوص، ناآگاهانه همین طور که خدا را می‌شناسد، این قوانین خدا را نیز می‌شناسد. رضای خدا را می‌شناسد و کار را بالفطوره

در راه رضای خدا انجام میدهد ولی خودش نمی داند که دارد قدم در راه رضای خدا برمی دارد." (۲۸)

بر اساس این دیدگاه میتوان به دو نکته دیگر نیز پرداخت:

نخست اینکه اگر ما حس اخلاقی را به حس پرستش ارجاع دهیم و از لوازم و آثار آن بشمار آوریم در اینصورت رابطه افعالی که ناشی از حس پرستش میباشد و افعالی که از حس اخلاقی سرچشمه میگیرند، چگونه میباشند، آیا اینها دو سلسله فعل متمایز هستند یا چنین نیست؟ در پاسخ باید گفت بر اساس دیدگاه علامه روح موجود در کالبد این دو سلسله افعال یک چیز است. این افعال در نهایت از یک منش سرچشمه میگیرند. در هر دو دسته از افعال، ما در مقام تحقق گرایش خداشناسی و فعلیت بخشیدن به حس پرستش خوبشستن هستیم. پس انسان دو سلسله فعل متمایز ندارد بلکه همه آنها یک سلسله افعالند، در عین حال که از برخی تفاوتها برخوردارند مثلاً حداقل از جهت فعلیت بخشیدن به حس پرستش، افعال دارای شدت و ضعف هستند. یا از جهت آگاهانه و یا ناآگاهانه بودن افعال در ارتباط با حس پرستش و خداشناسی و...

نکته دوم، مسئله دیگری که میتواند از مسئله ارجاع حس اخلاقی به حس پرستش متاثر شود و تفسیر خاصی بیابد مربوط است به ارتباط مکاتب سه گانه اخلاقی که علامه مطرح نموده اند. توضیح اینکه علامه طباطبایی به سه مکتب "عقلی" و "دینی عام" و "قرآنی" اشاره نموده اند و معتقدند مکتب عقلی در اخلاق، هدفش عبارت از کسب محبوبیت اجتماعی و فضیلت روانی است و غایت مکتب دینی عام، وصول به سعادت ابدی و حیات جاوید اخروی و آسایش جهان دیگر است. وجه اشتراک این دو گروه این است که هر دو درصدد کسب نوعی فضیلت برای فرد انسانی هستند، گروه اول دنبال فضیلت اجتماعی است و یادر نهایت کسب فضیلت معنوی و وجدانی و درونی و گروه دوم دنبال کسب فضیلت اخروی است. ولی مکتب سوم که مکتب اخلاقی قرآن است با دو

مکتب سابق یک فرق اساسی دارد و آن اینکه هدف در این مکتب " ذات خدا " است نه کسب فضیلت انسانی ، اعم از این جهانی و آن جهانی . یکی از مسائل مهمی که در این میان مطرح میباشد این است که آیا این سه مکتب کاملاً از هم متباین هستند و هیچ ارتباطی باهم ندارند یا اینکه چنین نیست . علامه در این مورد می فرماید: " تفاوت این سه مکتب تربیتی حکما و شرایع گذشته و اسلام ، تفاوت مرحله پائین و متوسط و عالی است و فاصله زیادی در میان آنها وجود دارد . مکتب اول دعوت به حق اجتماعی میکند ، درحالیکه مکتب دوم دعوت به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت اخروی است ، می نماید ولی مکتب سوم دعوتش به حق مطلق یعنی خداوند است و اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار میدهد و نتیجه آن هم عبودیت و بندگی خالص میباشد" . (۲۹)

چنانکه از عبارات علامه روشن است ، ایشان این سه مکتب را مراتب یک حقیقت واحد می دانند . هر سه مکتب در نهایت منجر به تحقق (حق) میگردند و نسبت بهم دارای شدت و ضعف میباشند . شاید بتوان ارتباط این سه مکتب را در ارجاع حس اخلاقی به حس پرستش بهتر تبیین نمود . بدین معنا که هر مکتب اخلاقی در نهایت به تحقق و فعلیت بخشیدن به حس پرستش منجر میشود که خود ، عین " حق " است لیکن شدت و ضعف این مکاتب بر حسب شکوفا ساختن حس پرستش تفاوت پیدا میکند و بدین سبب ، آنها بصورت مراتب پایین و متوسط و عالی در می آیند .

پس میتوان گفت این سه مکتب مراتب یک حقیقت هستند و آن عبارت از حس پرستش میباشد لیکن مرتبه‌ای از مراتب ، این حس را به صورت ضعیفی تحقق میدهد و نمودار میسازد و مراتبه‌ای بصورت متوسط و آنگاه مرتبه‌ای وجود دارد که در آخرین درجه ، این حس را محقق و آشکار میسازد . بر این اساس مکتب اخلاقی عقلی هیچگاه بصورت کامل از

اخلاق دینی گسسته نمیباشد بلکه با اخلاق دینی دارای سنخیت میباشد هرچند که فاصله این دو مکتب بسیار زیاد است .

از ارتباطات دیگری که بین دین و اخلاق متصور است " رابطه، جامعه شناختی " بین این دو میباشد. در این نوع ارتباط، هدف، قرارگرفتن در دیدگاهی جامعه شناختی و تعیین روابط دین و اخلاق از جهت تاثیر آنها بر جامعه انسانی است . بطور خلاصه باید گفت دین و اخلاق از حیث تحقق نظم و انتظام در جامعه و تحکیم روابط انسانی و پایدار ساختن بنیادهای جامعه و دخالت در بقاء چنین نظم و استحکامی، دارای آثار واحد میباشد و از این جهت میتوان گفت که دین و اخلاق دارای وحدت هستند.

یادداشتها

- ۱- محمدحسین طباطبایی ، بررسیهای اسلامی ، بکوشش سید هادی خسروشاهی ، قم ، دفتر تبلیغات اسلامی ، ص ۳۵ - ۳۶ .
- ۲- محمدحسین ، طباطبایی ، المیزان ، ج ۲ ، قم ، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی ، سال ۶۷ ، ص ۲۱ ، و : ج ۳ ، ص ۱۰۱ و : ج ۱۲ ، ص ۱۳۹
- ۳- محمدحسین ، طباطبایی ، رسائل توحیدی ، ترجمه علی شیروانسی هرندی ، چاپ اول ، قم ، الزهرا ، سال ۷۰ ، ص ۱۷۷ الی ۱۷۹
- ۴- محمدحسین ، طباطبایی ، المیزان ، ج ۱ ، ص ۵۵ ج ۵ ، ص ۳۱۹ ج ۱۱ ، ص ۲۴۴ - ۵۴۲ - ۵۴۴ ج ۱۵ ، ص ۶ - ۷ ج ۱۶ ، ص ۴۱۴ ج ۱۸ ، ص ۴۱۱ - ۴۱۳
- ۵- همان ، ج ۱ ، ص ۳۵۳ ج ۱۱ ، ص ۴۳۹
- ۶- همان ، ج ۱ ، ص ۵۵ ج ۵ ، ص ۳۱۹ ج ۱۱ ، ص ۵۴۳ ، ۵۴۴
- ۷- همان ، ج ۱۵ ، ص ۱۷۴
- ۸- محمدحسین طباطبایی ، فراهایی از اسلام ، جمع آوری سیدمهدی آیت اللهی ، چاپ اول ، قم ، جهان آراء ، ص ۳۲۹ ، و : المیزان ، ج ۱۶ ، ص ۲۸۲ الی ۲۸۴ .
- ۹- محمدحسین طباطبایی ، مجموعه رسائل ، بکوشش سید هادی خسروشاهی ، چاپ اول ، تهران ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، سال ۷۰ ، ص ۳۳۴ .

- ۱۰ - محمدحسین طباطبائی ، اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج ۲ ، قم ،
صدرا ، سال ۶۸ ، ص ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷ .
- ۱۱ - محمدحسین طباطبائی ، ولایت نامه ، ترجمه همایون همتی ، چاپ
اول ، تهران ، امیرکبیر ، سال ۶۶ ، ص ۳۰ .
- ۱۲ - محمدحسین طباطبائی ، المیزان ، ج ۲۰ ، ص ۶۹۳ - ۶۹۴ .
- ۱۳ - همان ، ج ۱۹ ، ص ۵۴۶ .
و ج ۱ ، ص ۵۳۵ - ۵۳۶ .
- ۱۴ - محمدحسین طباطبائی ، بررسیهای اسلامی ، پیشین ، ص ۸۳ - ۸۴
- ۱۵ - محمدحسین طباطبائی ، المیزان ، ج ۲۰ ، ص ۴۹
- ۱۶ - محمدحسین طباطبائی ، مجموعه رسائل ، ص ۲۲۳ .
- ۱۷ - محمدحسین طباطبائی ، اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج ۲ ، پیشین
ص ۲۳۰ .
- ۱۸ - محمدحسین ، طباطبائی ، رسائل سبعة ، چاپ اول ، قم ، بنیاد علمی
و فکری سال ۶۲ ، ص ۱۲۹ .
- ۱۹ - محمدحسین طباطبائی ، المیزان ، ج ۵ ، پیشین ، ص ۱۵ .
و ج ۱ ، ص ۵۳۵ - ۵۳۶
- ۲۰ - محمدحسین طباطبائی ، اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج ۲ ، پیشین
ص ۱۶۱ - ۱۶۲
- ۲۱ - محمدحسین طباطبائی ، بررسیهای اسلامی ، پیشین ، ص ۸۸ - ۹۰
- ۲۲ - همان ، ص ۸۸ .
- ۲۳ - محمدحسین طباطبائی ، مجموعه رسائل ، پیشین ، ص ۳۳۴ .
- ۲۴ - محمدحسین طباطبائی ، المیزان ، ج ۱۱ ، پیشین ، ص ۲۴۴
- ۲۵ - همان ، ج ۱۱ ، ص ۵۲۴ - ۵۲۵ .
- ۲۶ - محمدحسین طباطبائی ، مجموعه رسائل ، پیشین ، ص ۳۳۰ .
- ۲۷ - مرتضی ، مطهری ، فلسفه اخلاق ، چاپ اول ، قم ، صدرا ، سال ۷۰ ،
ص ۱۲۷

۲۸ - محمدحسین طباطبائی ، المیزان ، ج ۱ ، پیشین ، ص ۵۰۰ الی ۵۰۸
و ۵۲۳ الی ۵۲۸ و ج ۴ ، ص ۳۰ الی ۳۲